

احمد سدکه از مجموعه صرف



مطبع محمدی بقالب طبع و

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَجْمَلَ لِلَّهِ يَصْرِفُ الْأَحْوَالَ وَيُخَفِّفُ الْأَثْقَالَ وَيَكْشِفُ الْعِلَالَ وَيُصَلِّحُ
أَعْمَالَ الصَّالِحِينَ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ الَّذِي أَسَّسَ قَوَاعِدَ الدِّينِ وَأَبْنَى أَسْنَدَ الْإِسْلَامِ
وَعَلَى أَصْحَابِهِ الَّذِينَ بَدَّلُوا جَهَنَّمَ فِي اسْتِنْبَاطِ قَوَائِدِ الْحَقِّ وَالْأَمْرِ

پس از حمد و صلوة میگویند: ضعیف گشته کارش را امیدوارم مغفرت
پروردگار متعالیم. صغیر بن نصر اصغر الله تعالی حاله و خفف اقاله

مرگامبر و زعم شیخ الاسلام ابوالمکارم اسماعیل بن عیسیٰ بن ابی طالب
علیہ السلام و فیہما کلام لا تصریف بخیر بعون الله تعالی و حسن توفیقہ

معلم او نیا فتم پس چند قوائی ^{ماری} ~~احلال~~ و ابدال و تخفیف تیره او دغا

[illegible]

برای تعلیم او درین مختصر جمع کرده و نام او دستور المکتب
 نهادم و برای غیظ لبان ارشاد در انجمن سوا الهاد و جابها و
 قوانین مندرج کرده و بیشتر قواعد متفرقه در سلب ضبط و آوای و
 ایضاح بیان آن کوشش بلیغ نمودم تا مبتدیان از نفع گیرند و از وضوح
 بیان و بهره مند شوند و از حق سبحانه و تعالی خواستم تا فرزند
 عزیز الوجود و هر که این مختصر را بخواند فهم کامل و علم ناصح یابد و از بار
 جهل بیرون آید و در روشنای علم افتد و الله ولی التوفیق المآتام
 بدان را اول شد تعالی علی ما نفعنا و همما کمالا که جمله سما و افعال
 نزدیک اهل تصرف بر چهار گونه است صحیح و مهمور و مقل و مضاعف
 اما صحیح آن باشد که حرفی از حروف اصلی و حروف علت و
 و دو حرف صحیح از یک جنس باشد چون ضرب و یخرب و خل و یخرب
 و مهمور آن باشد که حرفی از حروف اصلی و می همزه باشد و آن سه
 قسم است مهمور الف چون امر و اخذ و امر و اخذ و مهمور عین چون بئال و
 لوم و یوم و رأس و یوس و ذل و مهمور لام چون او بناد و کلا و خطا
 و مقل آن باشد که حرفی از حروف اصلی و حرف علت باشد و آن

علت ساند و او الف یا که مجموع و امی باشد این حروف و الف و کسریه
 اما حرف علت از آن گویند که اغلب باین علیلان میروند و اعلان جاری است
 و این آن گویند که بعد حرکت متولدند یعنی او بعد ضم متولدست و الف بعد
 متولدست و یا بعد که متولدست هم ازین جهت او تحت ضم است یا تحت
 و الف تحت فتح است لکن از آن گویند که ضعیفند بقرینه نفس باشد هم انجبت
 حرکت ثقیل خود و حرکت قوی قابل تحمل تواند کرد و از جای کالی بسیار کرد
 گاهی خف شوند و گاهی بدل شوند و گاهی ساکن شوند و آخر حرف ثقیل دارند و
 ثقیل ترین ایشان او است پس با الف خطیست مخصوصه همیشه ساکن باشد
 بی ضعیف باین چون با و لا و هیچ هم ممکن فعل متصرف الف اصل می شود
 مگر اگر زائده باشد چون ضار یا یاء یا بدل از و یا بدل از یا باشد چون
 قال یا ج و باب یا بدل از حروف مکرر باشد چون شاک و در اسماء
 غیر ممکن چون بوالا و در حروف محو می باشد غیر مبدل از چیزی چون ما
 و لا و هر چه تحرک باشد بصوت الف یا ساکن باشد با ضعیف نمره باشد چون
 امر و سال و قرو و قرو و آس و قوس و غیر از الف بطریق مجاز چون الف و صل و الف
 قطع و الف بفتح هم نمره اک صفت و اول کلمه بصوت الف میگویند
 و الف بضم هم نمره اک صفت و اول کلمه بصوت الف میگویند

حرف اتم و این در اوسط کلمه که هر سه سال یک بار بر فوق کت با قبل و بعد
چون ^{۱۱}نفس و حرکت اگر تحریر باشد بر فوق کت نفس و میونسیدن سال یک بار
و اگر در کلمه باشد قبل از حرکت و بر فوق کت قبل و میونسیدن قیام و طرد و قیام و قیام
ساکن باشد و در اوسط صورتی نیست چنانچه وقت و قیام یکبار که در آخر اجزای
متصل شود و آنجا که بر فوق کت نفس و میونسیدن چون اجزای یکبار که در آخر اجزای
الی تحریر است آنکه با کلمه در صورتی میونسیدن نقطه کردن آن چنین حرکت
چون قائل و تابع و مانند آن و یک علی فارسی اتفاق که اصل تصریف مبرین است که
این همه است بصورت یا همچنین بعضی که بصورت یا میونسیدن آنرا نقطه کردن حرکت
چون قیام و تحریر بر آنکه این الفست قوم بصورت یا متعل و گویند است متعل
و متعل و حرف متعل که حرف بر سه گونه است متعل چون عد و میسر و وعد و میسر و
شال نیز گویند و متعل عین قائل و تابع و قول و سجع و این اجوف نیز گویند و متعل
غیر از قیام و تحریر و این اقسام نیز گویند و متعل و حرف دو گونه است متعل و اول
چون قیام و تحریر و قیام و تحریر این الفست متعل و گویند و متعل و اول و حوطلوی
حی و طی و حی و متعل و عین چنانکه قیام و تحریر و این نوع در فعل کثرت و این نوع
لیصف متعل و گویند و متعل و تحریر و این نوع در فعل کثرت و این نوع

و این در اوسط کلمه که هر سه سال یک بار بر فوق کت با قبل و بعد
چون نفس و حرکت اگر تحریر باشد بر فوق کت نفس و میونسیدن سال یک بار
و اگر در کلمه باشد قبل از حرکت و بر فوق کت قبل و میونسیدن قیام و طرد و قیام و قیام
ساکن باشد و در اوسط صورتی نیست چنانچه وقت و قیام یکبار که در آخر اجزای
متصل شود و آنجا که بر فوق کت نفس و میونسیدن چون اجزای یکبار که در آخر اجزای
الی تحریر است آنکه با کلمه در صورتی میونسیدن نقطه کردن آن چنین حرکت
چون قائل و تابع و مانند آن و یک علی فارسی اتفاق که اصل تصریف مبرین است که
این همه است بصورت یا همچنین بعضی که بصورت یا میونسیدن آنرا نقطه کردن حرکت
چون قیام و تحریر بر آنکه این الفست قوم بصورت یا متعل و گویند است متعل
و متعل و حرف متعل که حرف بر سه گونه است متعل چون عد و میسر و وعد و میسر و
شال نیز گویند و متعل عین قائل و تابع و قول و سجع و این اجوف نیز گویند و متعل
غیر از قیام و تحریر و این اقسام نیز گویند و متعل و حرف دو گونه است متعل و اول
چون قیام و تحریر و قیام و تحریر این الفست متعل و گویند و متعل و اول و حوطلوی
حی و طی و حی و متعل و عین چنانکه قیام و تحریر و این نوع در فعل کثرت و این نوع
لیصف متعل و گویند و متعل و تحریر و این نوع در فعل کثرت و این نوع

و این سخن است که در این کتاب

[illegible]

که از مثال وای کسر فاکمه باشد در مضارع و واو حذف شده
 و جهت که آن را از ان مصدر از جهت که تبتعال موقت فعل حد
 اتمه و عوض آن و تا و آخر کلمه در آورند چون غن و زنه که در اصل و غن
 و وزن و سوال جمع آن را حذف کردند عین کلمه اکثر از کما شد و
 چون را حذف کردند عین کلمه اکثر و او حذف او ندانند ابتدا بحرف کلام
 نیاید سوال و اگر چه حذف کردند بعد عین کلمه اکثر می دانند تا ابتدا
 با کلام لازم نیاید جواب اگر او را با حرکت حذف کردند و نیز می دانند
 لازم آمدی را که فعل اعلال صلت مصدر و تعلیل فرع او و در محل از
 یک تغییر نشده است آن حذف نفس و است پس که در مصدر و او با حرکت
 حذف و سه تغییر لازم می حذف و و حذف کت و ا حات حرکت دیگر نیست
 فرع بر آن باشد آن نیست پس بصورت اول حرکت و نقل کردند و
 بعین کلمه او ندانند و او را حذف کردند تا مزیث فرع بر اصل لازم نیاید سوال
 مزیث فرع بر اصل منور باقی است که در اصل از یک تغییر نشده است آن حذف
 و است و در فرع تغییر حذف و او نقل حرکت جواب این مقدر و است
 بر اصل حاضر و است بلکه اگر حرکت نقل می دانند ابتدا بسکون لازم می آید اگر او

و در مضارع و واو حذف شده
 و جهت که آن را از ان مصدر از جهت که تبتعال موقت فعل حد
 اتمه و عوض آن و تا و آخر کلمه در آورند چون غن و زنه که در اصل و غن
 و وزن و سوال جمع آن را حذف کردند عین کلمه اکثر از کما شد و
 چون را حذف کردند عین کلمه اکثر و او حذف او ندانند ابتدا بحرف کلام
 نیاید سوال و اگر چه حذف کردند بعد عین کلمه اکثر می دانند تا ابتدا
 با کلام لازم نیاید جواب اگر او را با حرکت حذف کردند و نیز می دانند
 لازم آمدی را که فعل اعلال صلت مصدر و تعلیل فرع او و در محل از
 یک تغییر نشده است آن حذف نفس و است پس که در مصدر و او با حرکت
 حذف و سه تغییر لازم می حذف و و حذف کت و ا حات حرکت دیگر نیست
 فرع بر آن باشد آن نیست پس بصورت اول حرکت و نقل کردند و
 بعین کلمه او ندانند و او را حذف کردند تا مزیث فرع بر اصل لازم نیاید سوال
 مزیث فرع بر اصل منور باقی است که در اصل از یک تغییر نشده است آن حذف
 و است و در فرع تغییر حذف و او نقل حرکت جواب این مقدر و است
 بر اصل حاضر و است بلکه اگر حرکت نقل می دانند ابتدا بسکون لازم می آید اگر او

که از مثال وای کسر فاکمه باشد در مضارع و واو حذف شده
 و جهت که آن را از ان مصدر از جهت که تبتعال موقت فعل حد
 اتمه و عوض آن و تا و آخر کلمه در آورند چون غن و زنه که در اصل و غن
 و وزن و سوال جمع آن را حذف کردند عین کلمه اکثر از کما شد و
 چون را حذف کردند عین کلمه اکثر و او حذف او ندانند ابتدا بحرف کلام
 نیاید سوال و اگر چه حذف کردند بعد عین کلمه اکثر می دانند تا ابتدا
 با کلام لازم نیاید جواب اگر او را با حرکت حذف کردند و نیز می دانند
 لازم آمدی را که فعل اعلال صلت مصدر و تعلیل فرع او و در محل از
 یک تغییر نشده است آن حذف نفس و است پس که در مصدر و او با حرکت
 حذف و سه تغییر لازم می حذف و و حذف کت و ا حات حرکت دیگر نیست
 فرع بر آن باشد آن نیست پس بصورت اول حرکت و نقل کردند و
 بعین کلمه او ندانند و او را حذف کردند تا مزیث فرع بر اصل لازم نیاید سوال
 مزیث فرع بر اصل منور باقی است که در اصل از یک تغییر نشده است آن حذف
 و است و در فرع تغییر حذف و او نقل حرکت جواب این مقدر و است
 بر اصل حاضر و است بلکه اگر حرکت نقل می دانند ابتدا بسکون لازم می آید اگر او

[illegible]

[illegible]

فانی صوفی غفر له
 قلم و قریب الغنی للعلی
 علی بن محمد
 له قبل را
 و صمعه با را
 که در اصل
 در اصل
 و اسلانت
 بن جمع میرو
 ان حاجی فاکلمه
 ام کنندین
 شیر اشعار
 که در دست جزو در دست
 که در دست جزو در دست

بن مودت و نیکو ادب ای که در تفسیر ه الف ۱۲ صحرانور علی سلم الله تعالی

بماضی ما رفت اول جمع
 و چون از کسر عارضه نالی
 جمله از وزن اول جمع
 و چون از کسر عارضه نالی
 و چون از کسر عارضه نالی
 و چون از کسر عارضه نالی

و توانی کسرت است از خروج کسر بسوی ضمیه پس الی کسرت اختیار افتاد
 لکن من استیل سیکتین فاختار اهو ههما بخلاف و تقدیر که او و
 سلامت از بد خروج کسر بسوی ضمیه لازم آید و اگر او را بیا بد کند تو ای
 کسرت لازم آید و هر ممنوعست و اگر او را بتابدل کند هیچ محذور لازم نیاید
 پس قلب او بتا اختیار افتاد جواب ششم اگر در او تقدیر اول و او را
 بیا بد کند بعد از ایتا بدل نماید روان باشد زیرا که یا عارضی آید بود و نه لازم
 و یا عارضی بتابدل دن و نیست پس بتابد او را بتابدل و نداند و در شکل
 ایتیم کار ایتا بدل نکرد و ندانیرا چه یا لازم نیست بلکه بدست از بخره و او غام
 استخیر بخیر که در اصل استخیر بخیر بود و با وجود آنکه یا لازم نیست بلکه بدست از بخره
 شاد است جواب هفتم اگر او را بیا کند فعل واحد گاهی یا گاهی دو دو گاهی
 یعنی فعل معروف یا گاهی کرد و چون استخیر بخیر محمول و حین او تقدیر است
 و او را بتابدل کردند فصل در بیان معنی اعلال جوف
 یکی آنکه هر او و یا که متحرک باشد بحک لازم قبل مفتوح باشد بفتح لازم جواب
 منظر است که بالف لکن اگر موانع نباشد چون قائل و نایع و غاف و کاف و
 طال و باب و یا چه که در اصل فعل بیج و خوف و یسب و طول و بوب و یسب

بماضی ما رفت اول جمع
 و چون از کسر عارضه نالی
 جمله از وزن اول جمع
 و چون از کسر عارضه نالی
 و چون از کسر عارضه نالی
 و چون از کسر عارضه نالی

و چون از کسر عارضه نالی
 و چون از کسر عارضه نالی
 و چون از کسر عارضه نالی

و چون از کسر عارضه نالی
 و چون از کسر عارضه نالی
 و چون از کسر عارضه نالی

و حیوان سیلان منسوبی می باشد و می تواند با وجود علت علل از آنکه محو
چگونه که نفیض است و این تعلیل ناقص تمام است چنانکه دروغا و
رزمی عصا و بدی که در اصل خود رزمی عصا و بدی بود و در چه قول
او و دیار با بلبل نکرده اند از آنکه حرکت او و یا عارضیت رزمی نیست
در اصل فاعله و فعلی بوده است حرکت نه بلکه در قبال او و نه بر او
کردن و حقیقتی که در چنین حالتی با بلبل نکرده اند از آنکه حرکت با عارضیت
بسیار جمیع ساکنین پیدا شده است و همچنین دعوت و دعوت و دعوت و دعوت
که با عرض اجتماع ساکنین آن است و همچنین دعوت و دعوت و دعوت و دعوت
بدان و در زیر که حرکت قبل او عارضیت از آنکه با عرض عطف است
فقط قابل ذکر است و همچنین فاعله و فعلی و می تواند با وجود
علت علل ثانویه است چنانکه علل با بلبل و یا اس که در اصل فعلی و یا اس است
بغیر و علت علل ثانویه است لیکن صحیح خود و غیب فاعله و فعلی است
با بلبل و یا اس عارضیت سوال او در قول یاد ریم متحرک و الف عینه
ناگفته است بدین صفت بلبل می باید پس ف متحرک چگونه با بلبل ساکنین گفته
چون متحرک گفته اند که چون چنانچه که او و یا بلبل با بلبل گفتند و لا ساکن

باینکه نیست ترکیب
باینکه نیست که معانی
فوج و خوف دارند
پس اگر در جابجایی
دادی بجا بکنند و بیایند
در حاله معلوم که اینجاست
خوار داده اند و بیایند
چون است که در زمان
اصل که معلوم است
اینجا که بکنند و بیایند
پس بجا بکنند و بیایند
از این اصل که معلوم است
باینکه نیست که معانی
فوج و خوف دارند
پس اگر در جابجایی
دادی بجا بکنند و بیایند
در حاله معلوم که اینجاست
خوار داده اند و بیایند
چون است که در زمان
اصل که معلوم است
اینجا که بکنند و بیایند
پس بجا بکنند و بیایند

حرکت و او ویلا نیست زیرا که نقل به است ابدال سوال مخفّت که در اصل
بوجه اگر عین کلمه انضمامی است و در تالیف وی حذف و مشتبه شدی باینکه
باینکه جواب اینجا که انضمامی است و در نهجیت عایت باینکه اصل عایت است
از آنکه عایت باینکه تعلوق معنی از دور عایت و می باینکه تعلوق لفظ و رعایت معنی است
رعایت لفظ پس التباس و می باینکه سهل است از شبهه باینکه سوال است
که رعایت باب و قلت یعنی میگردند و رعایت و می خفّت باینکه انضمامی است و در خفّت است
باینکه میگردی میگردی زیرا که مضارع و حیاف می گردی معلوم شد که ماضی او کسر عین
نه بضم عین نه بفتح عین زیرا که باب فعل بضم العین فی الماضی فیهما فی الغاب
در کلام عرب نیامده است مگر سبیل قلت چون که شد مکاد و باب فعل بضم عین
العین فی الماضی المضارع در اجوف نیامده است بخلاف قلت که بضم ا و ن
التباس باب فعل بضم العین فی الماضی المضارع می گردی باب فعل بضم عین کلام
مطروست در اجوف نیامده است چون طال طول طولا فیه طول مجاد و جود و جود
فموجود جواب عایت باب خفّت قبل حرکت ممکن است از نهجیت که حرکت فاعله
حرکت عین کلمه نیست و قلت ممکن نیست زیرا که حرکت فاعله مثل حرکت عین است
پس اگر نقل کنیم فتح مفتوح لازم آید پس ضرورت عایت او می شده تا بهم مهم دو

اصل که معلوم است
اینجا که بکنند و بیایند
پس بجا بکنند و بیایند
از این اصل که معلوم است
باینکه نیست که معانی
فوج و خوف دارند
پس اگر در جابجایی
دادی بجا بکنند و بیایند
در حاله معلوم که اینجاست
خوار داده اند و بیایند
چون است که در زمان
اصل که معلوم است
اینجا که بکنند و بیایند
پس بجا بکنند و بیایند
از این اصل که معلوم است
باینکه نیست که معانی
فوج و خوف دارند
پس اگر در جابجایی
دادی بجا بکنند و بیایند
در حاله معلوم که اینجاست
خوار داده اند و بیایند
چون است که در زمان
اصل که معلوم است
اینجا که بکنند و بیایند
پس بجا بکنند و بیایند

باینکه نیست که معانی
فوج و خوف دارند
پس اگر در جابجایی
دادی بجا بکنند و بیایند
در حاله معلوم که اینجاست
خوار داده اند و بیایند
چون است که در زمان
اصل که معلوم است
اینجا که بکنند و بیایند
پس بجا بکنند و بیایند
از این اصل که معلوم است
باینکه نیست که معانی
فوج و خوف دارند
پس اگر در جابجایی
دادی بجا بکنند و بیایند
در حاله معلوم که اینجاست
خوار داده اند و بیایند
چون است که در زمان
اصل که معلوم است
اینجا که بکنند و بیایند
پس بجا بکنند و بیایند

[illegible]

لا يَفْعِلُ إِلَى اللَّاتِبَاسِ وَتَحْتَبِرُ فِي اللَّاتِبَاسِ وَجَوْزِ تَحْتَبِرُ مِشْ بِتَحْلِيلِ مِشْ
 كَمَا بَعْدَ تَحْلِيلِ بِرَأْسِ صِفَتِ مَوْجُودِ خَوَادِشْ وَدَرْجُوعِ وَادِ يَأْتِي زِيَرَاتِ كَمَا
 لَازِمِ نِزَارِ كَمَا وَادِ بَدَلِ سِتْ أَلِفِ بَآئِجِ وَتَحْنِينِ وَرَوِيَّانِ وَادِ
 نَكْشِ أَزْكَامِ يَابَدَلِ سِتْ أَزْوَازِ زِيَرَاتِ وَرَأْسِ وَوَوَانِ بُوْدَه اسْتِ
 اَنَكَمِ جَمْعِ اَوْدَوَانِ مِ آيِدِ يَا اَنَكَمِ اَدْعَامِ دَرْجُوعِ مَوْجِبِ اللَّاتِبَاسِ مَضِي
 جَهْلِ بَابِ مَفَاعَلَةٍ بِمَضِي جَهْلِ بَابِ تَفْعِيلِ سِتْ اَدْعَامِ وَرَوِيَّانِ
 مَوْجِبِ اللَّاتِبَاسِ مَبْدَرِ سِتْ كَمَا بَرُوزِ نِ فَعَالِ مِ سِتْ خَوْقُولِ تَعَالِي
 كَمَا بَرُوزِ مَاتِيكَ كَذَا بَا وَدَرِ اسْتِ بُوْدِ كَمَا تَصْغِيرِ اسْوَدِ وَجَدِ بُولِ كَمَا تَصْغِيرِ جَدِ
 سِتْ اَوِيَا نَكْشِ أَزْكَامِ مَحْمُولِ سِتْ بَرَأْسِ اَوْدَوَانِ كَمَا جَمْعِ تَكْسِيرِ نُوْدِ
 جَدِ سِتْ زِيَرَاتِ تَصْغِيرِ وَتَكْسِيرِ اَزْ قَبِيلِهِ وَاحِدِ بَعْنِي چنانكَمْ مُضْعَفِ فَرْعِ كَبَرِ
 سِتْ جَمْعِ تَكْسِيرِ نِزَارِ جَمْعِ سَلَامَتِ سِتْ لِسِ بَاعْتِبَارِ اَيْنِ مَنَاسِبَتِ
 تَصْغِيرِ رَاحِلِ كَمَا دَنْدِ جَمْعِ تَكْسِيرِ وَبَعْضِي كَفْتِ اِذَا اَزْكَامِ اِجْتِمَاعِ لَازِمِ سِتْ
 زِيَرَاتِ كَمَا يَابْعَارِضِ تَصْغِيرِ آدَمِ سِتْ سَوَالِ چُونِ اِجْتِمَاعِ لَازِمِ شَرْطِ اِذَا
 پَسِ رَعَرِيَّةِ تَصْغِيرِ عُرْدَةِ كَمَا دَرِ رَأْسِ عُرْوَةِ بُوْدِ چَرَا كَمَا اَوِيَا كَرْدِ جَوَا
 اِجْتِمَاعِ لَازِمِ جَانِي شَرْطِ سِتْ كَمَا حَرْفِ دَوْمِ وَرَعِينِ كَلِمَةِ بَاسْتَنَدِ لَازِمِ

سگت در
 صفیرش افعام
 و اجست پان
 چو زود و زود
 و صفیر
 و دف و دین
 زنت که سگ
 و زنت پند
 نایب پند
 جای نو پند
 بخلاف سگ
 که بغایت عجیب
 است که در سگ
 شمشاد اخلاص
 و شمشاد
 موی
 و ز

کلمه و حرف دوم در بخار در لام کلمه است و در لام کلمه اجتماع لازم و غیر لازم
 میسر است از آنکه لام کلمه محل تعلیل و تغییر است پس نفس اجتماع در روی خوب
 اعلال باشد بخلاف عین کلمه و هیچ حیوة و حیون با وجود علت اعلال
 شاد است و بعضی گفته اند که تصحیح حیوة موافق قیاس است زیرا که او غام
 موجب القیاس است جبهه کلمه فی او ما است اما تسمیه که در اصل میسر بود
 قیاس مقتضی آن بود که اعلال علی میگردند و لیکن در او با قانون مذکور یا
 گردند تسمی شد بعده یک یا را حذف گردند و تا در آخر عوض دادند تسمیه
 قانون هر مصدر که ناقص از باب تعین بود و در دو یا جمع شوند
 را حذف کنند و تا در آخر عوض دهند چون تسمیه و تقویه و تفتیه که در اصل
 تسمی و تقوی و تفتی بوده است و ترک تعویض اینجا با تفاوت رو نیست اگرچه
 اضافت کنند بخلاف مصدر اجوف باب افعال استفعال چون انشا
 و استعانت و میگردانند که واو یا در اسم فاعل در لام کلمه افتد و قبل او
 کمسور باشد در حالت رفعی و جری واجب است که یا را ساکن کنند و بعد ساکن
 اگر مثنون باشد یا را از جهت اجتماع ساکنین حذف کنند چون قاض و دهم
 که در اصل قاضی و راجعی بود و اگر او باشد از جهت کسره قبل از گردان یا را

کذا قال
 اجتماع اجابت ترا
 رسد که کوئی
 تسمیه یک اسم
 است از وزن تفعل
 می گردان
 تفعلیل
 پس از آن
 می گردان تفعل
 شد

و دیگر هر جا که دو ساکن جمع شوند اگر ساکن اول حرف و لکن باشد ساکن
 دوم غم باشد و در یک کلمه حذف کنند چون ^{بسم الله الرحمن الرحيم} ~~بسم الله الرحمن الرحيم~~ و این اجتماع
 ساکنین در کلام عرب جائزست باعتبار امکان تکلم و حصول تخفیف این اجتماع
 ساکنین علی حد میگویند و همچنین در حالت وقف اجتماع ساکنین نیز جائزست
 چون ^{بسم الله الرحمن الرحيم} ~~بسم الله الرحمن الرحيم~~ و غم نباشد و حذف کرده شود چون ^{بسم الله الرحمن الرحيم} ~~بسم الله الرحمن الرحيم~~
 و قولی الحق و غیره را حرکت باشد و چون ^{بسم الله الرحمن الرحيم} ~~بسم الله الرحمن الرحيم~~ اند اگر چه در حقیقت
 باشد در دو کلمه اول حرکت باشد چون قل و عا الله اذ هی اذ و ب در یک
 دوم را حرکت پسند سوال او در اضربین یا در اضربین چرا حذف کند با آنکه
 اجتماع ساکنین علی حده است جواب شرط اجتماع ساکنین علی حده است
 که هر دو ساکن در یک کلمه باشد و حرف غم در اضربین و اضربین در کلمه دیگرست
 پس بایستی که الف اضربان و اضربان نیز حذف میکردند زیرا که شرط اجتماع
 ساکنین علی حده نیست از جهت آنکه حرف غم در کلمه دیگرست پس الف
 چرا سلامت استند جواب اگر الف در اضربان حذف میکردند التماس
 بمفرد آمدی اگر در اضربان الف حذف میکردند لکن جمع شدی پس اجتماع است
 اینجا بضرورت مخصوصت بخلاف حذف او در اضربین حذف یا در اضربین

یہی انور علی سلیمان مددگار

و زائد بود و در جمع بعد الف فاعل فند بنهره کرد و چون صحیفه و صحائف عجمه
و عجايز رساله و رسائل و در معالیش و مقام و مهنه گشت از آنکه یا در صحیفه
و در مقام زائد نیست بلکه صلیست و آید الی بنهره در صائیت با وجود آنکه یا
در مصنیته صلیست شادست و یکمیر چرا که الف فاعل و جمع میان و
یا میان و دیا فند و بعد آن الف و حشر باشد و او و یا را بنهره بدل کنند
چون اَوَّلُ اَوَّلُ و خیر و خیار که در اصل او اَوَّلُ و خیار نبود بد آنکه

قوانین هر جنس از اجناس مذکوره بسیار

ست اما درین کتاب مختصر

زیاده نتوان نوشت

که عبارت کتاب

در آن مکرر

الحمد لله که نسخه و سوره البیت در مطبع محمدی تایید و منقح شد

قطعه تایید

که مدام است فیض او و سوره

با دو سوره سیدی مطبوع

چون محمد حسین پاک نهد

طبع کرد این کتاب و اظهار کفایت